

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14030128**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** المقدمة/استعمال اللفظ في أكثر من معنى /

# استعمال لفظ در اکثر از معنا

بحث پیرامون امکان استعمال لفظ در اکثر از معنا بود.

## مروری بر فرمایش محقق خراسانی در بحث استعمال لفظ در اکثر از معنا

محقق خراسانی فرمودند: حقیقت استعمال، مجرّد علامت قرار دادن لفظ برای معنا نیست، بلکه فنای لفظ در معناست، در نتیجه استعمال لفظ در اکثر از معنا ممکن نیست چون لفظ نمی‌تواند در دو معنا فانی شود.[[1]](#footnote-1)

ما گفتیم بحث را نباید به این شکل دنبال کرد. روش صحیح بحث آن است که نمونه‌های عینی استعمال لفظ در اکثر از معنا را ملاحظه نموده و با تحلیل آن‌ها به حقیقت استعمال دست یابیم نه بر عکس.

وجود نمونه‌های عینی استعمال لفظ در اکثر از معنا نمایانگر آن است که یا از اساس حقیقت استعمال در هیچ موردی، فنای لفظ در معنا نیست؛ و یا دست‌کم در برخی موارد \_همچون موارد استعمال لفظ در اکثر از معنا\_ حقیقت استعمال، فنای لفظ در معنا نیست، در نتیجه استعمال، حقیقت وحدانی نداشته و مثلاً در برخی موارد عبارتست از علامت بودن لفظ برای معنا.

ممکن است محقق خراسانی موارد فنا را استعمال نامیده و موارد علامت بودن را استعمال ننامد، ولی این یک نکتۀ لفظی بوده و اهمیّتی ندارد؛ چون به هر حال گاهی متکلم لفظ را به گونه‌ای برای افهام مقصودش به کار می‌برد که از قبیل فنای لفظ در معنا نیست هرچند شما نامش را استعمال ننهید.

## تدقیق در اشکال محقق خراسانی: شناسایی وجه استحالۀ تحقق دو فنای همزمان

در گام نخست مناسب است قدری در کلام محقق خراسانی تدقیق کنیم. مرحوم آقای روحانی در منتقی الاصول در تبیین کلام محقق خراسانی مطالبی را ابراز داشته‌اند که به نظر می‌رسد با مقصود محقق خراسانی هماهنگ نیست.

محقق خراسانی فرمودند: از آن رو که حقیقت استعمال، از قبیل فنای لفظ در معنا به‌سان فنای عنوان در معنون، می‌باشد، ممکن نیست دو فناء، در یک استعمال رخ دهد.

آن مقداری که در کلام محقق خراسانی به شکل صریح بیان شده، همین مقدار است؛ ولی این که به چه دلیل، ممکن نیست لفظ، همزمان در دو معنا فانی شود را توضیح نداده و گویی آن را به وضوحش وانهاده است.

### تقریب اول و دوم مرحوم آقای روحانی از کلام محقق خراسانی

مرحوم آقای روحانی به منظور توضیح همین نکته، دو تقریب ذکر نموده‌اند:

1. تقریب نخست، مبتنی بر استحالۀ اجتماع مثلین است.
2. تقریب دوم، با تکیه بر استحالۀ تعلق ایجاد به موجود است؛ یعنی شیئی که موجود است نمی‌تواند به وجود دوم متلبس شود.[[2]](#footnote-2)

#### بررسی تقریب اول و دوم

اما هیچیک از این دو تقریب از اساس به بحث، ارتباطی ندارد. مگر ما گفتیم شیء موجود، دوباره موجود می‌شود؟! ما می‌گوییم در هنگام استعمال، هر دو معنا در ذهن متکلم حضور دارد؛ بی‌آنکه ادعا کنیم یک موجود دوباره موجود شده است. کجای ادعای ما، مشتمل بر چنین چیزی است. مقصود مرحوم آقای روحانی از این تقاریب چه بوده است؟! چه اجتماع مثلینی در کار است؟!

این دو تصوری که در ذهن تحقق دارد، دو وجود مستقل هستند که همزمان در ذهن انسان حضور دارند. اگر مراد ایشان، ناممکن بودنِ آن است که یک شیء، همزمان، منزلگاه دو تصور باشد، تقریب دیگری است که ایشان آن را جدای از کلام محقق خراسانی ذکر نموده و در آن مناقشه نموده است و ما نیز در خصوصِ آن و صحّت و سقم مناقشۀ ایشان بحث خواهیم کرد.

### تقریب سوم مرحوم آقای روحانی از کلام محقق خراسانی

دو تقریب ذکر شده در کلام مرحوم آقای روحانی برای ما نامفهوم است و احتمالاً مقصود محقق خراسانی وجه دیگری است که مرحوم آقای روحانی از محقق اصفهانی نقل نموده است[[3]](#footnote-3). همانطور که گذشت محقق خراسانی توضیح نداده است که از چه رو رخداد همزمان دو فنای عنوان در معنون، امکان‌پذیر نیست! ممکن است وجه استحالۀ آن، همین نکته باشد که ممکن نیست در آنِ واحد، دو تصور در ذهن انسان محقّق باشد.

مرحوم آقای روحانی در تقریب مطلب مزبور می‌فرماید: استعمال لفظ در اکثر از معنا مستلزم اجتماع دو لحاظ همزمان برای دو معنا می‌باشد که امری ناممکن است.

#### بررسی تقریب سوم

ایشان در ادامه نسبت به تقریب مزبور دو اشکال مطرح می‌کند:

اول این که فعل اختیاری متوقف بر تصور و لحاظ است؛ با این وجود انسان قادر است گاهی دو فعل اختیاری را همزمان انجام دهد؛ برای مثال انسان می‌توان همزمان فعلِ قرائت و کتابت را انجام دهد.

دوم این که این اشکال، بسیار ضعیف است چون اختیاری بودنِ یک فعل، وابسته به ملحوظ بودن آن در هنگام عمل نیست؛ لحاظ فعل اختیاری می‌تواند پیش از انجامش باشد و همین مقدار برای انجام اختیاری آن کفایت می‌کند. ممکن است در اشکال گفته شود، کسی که همزمان، قرائت و کتابت را انجام می‌دهد، لحاظش نسبت به کتابت با لحاظش نسبت به قرائت، فاصلۀ زمانی دارد هر چند این فاصله اندک باشد پس هر دو لحاظ همزمان رخ نمی‌دهد؛ اما این اشکال وارد نیست چون همانطور که گفته شد، اساساً لزومی ندارد کاتب در حال کتابت، فعل خود را لحاظ کند؛ لحاظ فعل کتابت می‌تواند پیش از انجام آن باشد. بلکه اساساً به طوری کلی گاهی در هنگام انجام عمل، آن عمل به شکل غیراختیاری رخ می‌دهد با این حال به یک معنا فعل اختیاری محسوب می‌شود؛ شبیه تعبیر «یعاقب بالنهی السابق الساقط». شخصی که سوار اتومبیل می‌شود، در هنگام رانندکی دیگر توان جلوگیری از آن را ندارد، ولی با این وجود، عمل وی، یک فعل اختیاری تلقی می‌شود. پس حتی قِوام فعل اختیاری، به این نیست که در هنگام انجامش، توان جلوگیری از آن را داشته باشیم. بدین ترتیب لحاظ فعل اختیاری در هنگام انجام آن لازم نیست و همین مقدار که پیش از انجامش لحاظ شود کفایت می‌کند.

تقریب دیگری که توسط مرحوم آقای روحانی مطرح شده و سابقاً به ذهن ما نیز رسیده بود، از این قرار است: وقتی انسان با در کنار هم نهادن موضوع و محمول، قضیۀ حملیه را سامان می‌دهد و مثلاً می‌گوید: «زیدٌ عالمً» حکم به اتحاد زید و عالم، می‌کند. نکته اینجا است که در هنگام حکم به اتحاد زید و عالم، می‌باید هر دو را تصور کند لذا دیگر نمی‌توان اشکال سابق را ذکر نموده و گفت همین مقدار که پیش از حکم به اتحاد، موضوع و محمول تصور شوند کفایت می‌کند؛ تصور پیش از حکم، کفایت نمی‌کند بلکه باید در همان زمان حکم به اتحاد، هر دو را تصور کند چون حکم به اتحاد موضوع و محمول، بدون تصور موضوع و محمول، نامعقول است.[[4]](#footnote-4)

به نظر می‌رسد این اشکال وارد است، ولی نیازمند توضیحی است که بحث را واضح‌تر کند.

##### امکان تصور همزمان دو معنا به شکل اجمالی

اگر لازم باشد به هنگام استعمال، هر دو معنا به صورت تفصیلی ملاحظه شوند به طوری که گویی متکلم، هر دو معنا را در مقابل دیدگانش حاضر ببیند، به نظر می‌رسد ذهن انسان قادر نیست همزمان دو معنا را به صورت تفصیلی تصور کند؛ بدین ترتیب اشکال محقق خراسانی وارد می‌شود.

ولی نکته اینجاست که لزومی ندارد به هنگام استعمال، هر دو معنا به صورت تفصیلی ملاحظه شود. گاهی دو معنا در خزانۀ قلب انسان حضور اجمالی داشته و همین مقدار برای ترتیب یک سری آثاری که مدّ نظر ماست، کفایت می‌کند.

لازم نیست موضوع و محمول موقع حکم کردن مورد التفات تفصیلی باشند؛ بله پیش از حکم کردن، انسان التفات تفصیلی به موضوع و محمول دارد ولی به هنگام حکم کردن، موضوع و محمول در خزانۀ نفس انسان وجود دارد.

باید دانست وجود معانی در خزانۀ نفس مراتبی دارد؛ لذا گاهی مطلبی به فراموشی سپرده می‌شود ولی در عین حال، در خرانۀ قلبش موجود است. البته باید دانست التفات اجمالیی که ما از آن سخن می‌گوییم، فاصله‌اش تا فعلیت زیاد نبوده و نسبت به حالت فراموشی، در مرتبۀ بالاتری از خزانۀ نفس حضور دارد.

بدین ترتیب، ذهن انسان قادر است دو معنا را به صورت همزمان مورد لحاظ اجمالی قرار داده و لفظ را در هر دو استعمال کند.

هدف از استعمال، افهام معنایی است که متکلم در نظر دارد. متکلم این هدف را تصور نموده و به دنبال راهی است که معنای مورد نظرش را به مخاطب افهام کند و به هدفش برسد. پس متکلم به منظور تحقق‌ بخشیدن به این هدف، پیش از استعمال، هم به معنای مورد نظر خود و هم به لفظی که قابلیت افهام آن معنا را دارد، توجه تفصیلی دارد هر چند گاهی این تصورات تفصیلی به قدری سریع هستند که تفصیلی بودنشان مورد غفلت انسان واقع می‌شود؛ ولی به هر حال پیش از استعمال لازم است به معنا و لفظ التفات تفصیلی وجود داشته باشد.

نکته اینجا است که لزوم التفات تفصیلی مربوط به پیش از استعمال است اما به هنگام استعمال، دیگر نیازی به التفات تفصیلی نیست؛ یعنی لازم نیست در هنگام استعمال، لفظ یا معنا مورد التفات تفصیلی باشند و آنچه لازم است، حضور این امور در خزانۀ نفس است که یک حضور ارتکازی محسوب می‌شود. البته مقصود از ارتکازی، آن ارتکازی که به هنگام فراموشی نیز برای انسان وجود دارد نیست؛ بلکه مرتبۀ بالاتری از حضور مدّ نظر است که با فعلیّت فاصلۀ چندانی ندارد.

گفتنی است که استعمالات عادی، از همین قبیل هستند چرا که ما در هنگام گفت‌وگوهای عادی خود، به لفظ و معنا توجه تفصیلی نداریم بلکه صرفاً پیش از گفت‌وگو به لفظ و معنا التفات تفصیلی داریم.

قرائت و کتابتِ همزمان نیز بدین‌ شکل است که انسان توجه دارد که می‌خواهد قرائت کند، این توجه، وی را به کاربست الفاظ، وا می‌دارد؛ از سوی دیگر نیز توجه دارد به اینکه می‌خواهد کتابت کند. به بیان دیگر، چنین شخصی دائماً هم به قرائت توجه دارد و هم به کتابت توجه دارد، و خیلی اوقات یک نوع حرکت تناوبی در توجه تفصیلی در درون انسان شکل می‌گیرد.

معروف است که خانم‌ها در آن واحد می‌توانند چند کار انجام دهند؛ علتش این است که استقرارشان روی یک کار کمتر است، در نتیجه می‌توانند همزمان به روی اغراض مختلف حرکت کنند؛ برای مثال می‌توانند همزمان با چند شخص گفت‌وگو داشته باشند ولی این توجه، توجه تفصیلی همزمان نیست بلکه توجه تفصیلی متناوب است؛ یعنی یک لحظه به این توجه دارد، یک لحظه به آن توجه دارد، یک لحظه به سومی توجه دارد؛ بدین ترتیب هنگامی که به یکی توجه تفصیلی پیدا می‌کند، سائر افراد از دائرۀ التفات تفصیلی وی خارج می‌شوند ولی چنین نیست که به طور کامل از خزانۀ نفس وی محو شوند لذا حضورشان به نحو اجمالی و ارتکازی برقرار است.

حلّ اشکال در همین نکته است که حضور ارتکازی چند معنا در نفس انسان هیچ محذوری ندارد و نکتۀ چگونگی سامان یافتن قضیۀ حملیه نیز در همین نکته است که هر چند در هنگام حمل، موضوع و محمول همانطور که قبل از حمل مورد التفات تفصیلی هستند، باقی نمی‌مانند ولی التفات تفصیلی پیش از حمل، در هنگام حمل به التفات اجمالی مبدّل گشته و همین مقدار برای سامان یافتن حمل کافی است.

استعمال لفظ در اکثر از معنا نیز از همین قبیل است و حقیقتش با سائر استعمالات تفاوتی ندارد. متکلم پیش از کاربست لفظ، بدان التفات تفصیلی نموده و می‌بیند این لفظ قابلیّت دارد هدف وی \_یعنی افهام معنا\_ را محقق کند. همچنین اگر متکلم دو معنا را در نظر داشته و هدفش افهام دو معنا باشد، پیش از استعمال، به لفظ و این دو معنا التفات تفصیلی نموده و به هنگام استعمال، این التفات تفصیلی به التفات اجمالی مبدّل گشته و استعمال لفظ در اکثر از معنا را سامان می‌دهد.

برای مثال اگر متکلم بخواهد به مخاطب، هم تطهیر ذات خودش، هم تطهیر چشمۀ جاری در خانۀ وی، و هم تطهیر طلا از ناخالصی‌ها، و هم تطهیر چشم، را افهام کند، به لفظ عین و تمام این چند معنایی که دارد توجه تفصیلی می‌کند و می‌بیند «طهّر عینک» قابلیت دارد وسیلۀ افهام تمام این معانی قرار گیرد؛ بدین ترتیب هم لفظ و هم تمام اهداف خود را به شکل تفصیلی تصور می‌کند که این تصور تفصیلی پیش از استعمال بوده و همزمان نیستند بلکه به صورت متناوب و متعاقب هستند؛ هر چند ممکن است فاصلۀ آن‌ها بسیار اندک باشد؛ سپس لفظ را به کار گرفته و در یک التفات اجمالی، به صورت همزمان تمام امور مزبور را مورد التفات اجمالی قرار می‌دهد و همین مقدار برای تحقق استعمال کفایت می‌کند.

استعمال در تمام موارد به یک شکل است؛ چنین نیست که موارد استعمال لفظ در اکثر از معنا، با سائر استعمالات، تفاوت داشته باشد چون در تمام استعمالات، توجه به معنا در هنگام استعمال، اجمالی و ارتکازی است نه تفصیلی.

بنابراین در استعمال لفظ در اکثر از معنا هیچ اشکالی به نظر نمی‌رسد.

## مبتنی نمودن جواز استعمال لفظ در اکثر از معنا بر حقیقت استعمال

در فرمایشات اصول‌دانان \_از جمله مرحوم آقای روحانی\_، بحث‌های زیادی وجود دارد که قصد پرداخت تفصیلی به آن‌ها را نداریم؛ ولی در کلام مرحوم آقای روحانی نکته‌ای مطرح شده است که قصد داریم قدری آن را تشریح کنیم.

مرحوم آقای روحانی، امکان و استحالۀ استعمال لفظ در اکثر از معنا را وابسته به مبنای اتخاذ شده، در حقیقت استعمال می‌داند؛ از نظر ایشان بحث وابسته به آن است که ما حقیقت استعمال را فنای لفظ در معنا بدانیم یا علامت قرار دادن لفظ برای معنا.

در ادامه فرمایش محقق خوئی را نقل نموده و می‌فرمایند محقق خوئی این بحث را وابسته به مبنای اتخاذ شده در حقیقت وضع دانسته‌اند ولی فرمایش محقق خوئی را نقد می‌کنند.[[5]](#footnote-5)

مرحوم آقای روحانی در اشکال به محقق خوئی می‌فرمایند: این بحث هیچ ارتباطی به حقیقت وضع ندارد. ما در آینده قدری در این خصوص بحث خواهیم کرد.

مرحوم آقای روحانی پس از وابسته نمودن بحث به حقیقت استعمال، می‌فرمایند:

دیدگاه صحیح آن است که حقیقت استعمال، فنای لفظ در معنا است و چنین تعبیر می‌کنند: «کما انه قد تقدم منا فی اوائل مبحث الوضع ان الاستعمال جعل اللفظ طریقا و فانیا فی المعنی فالمتعین الالتزام بامتناع الاستعمال فی اکثر من معنی عقلاً»[[6]](#footnote-6)

با جستجویی که در کلمات ایشان انجام دادیم روشن شد، ایشان در اوائل حقیقت وضع، این بحث را مطرح نکرده است بلکه ذیل بحث از حقیقت وضع، به شکل مستقل به این بحث پرداخته است. البته موضع طرح این بحث اوائل کل مبحث وضع محسوب می‌شود؛ اگر تمام مبحث وضع را در نظر بگیریم، پس از حقیقت وضع و پیش از بحث تقسیم وضع به تعیینی و تعیّنی و مانند آن، چنین عنوانی دارد: «اللفظ و الاستعمال».[[7]](#footnote-7)

ولی مبنایی که در این موضع اتخاذ نموده‌اند، فنای لفظ در معنا نیست. ایشان در دو صفحه به شکل تفصیلی مطالبی را ذکر نموده و می‌گوید استعمال انحاء و اقسامی دارد. ما قصد داریم با عبور از توضیحاتی مقدماتی کلام ایشان، اصل عبارت ایشان را مرور کنیم.

ایشان در جلد ۱، صفحۀ ۷۰ فرموده است:

«إذا عرفت هذا، فهل سنخ استعمال اللفظ في المعنى كاستعمال المرآة في الوجه، فيكون‏ اللفظ حال‏ الاستعمال‏ فانيا في المعنى و لا يلتفت إليه أصلا؟»

زمانی که انسان به آینه نگاه می‌کند، به دو شکل قابل ملاحظه است؛ گاهی نگاه به آینه صرفاً به منظور دیدن تصویری است که در آینه وجود دارد؛ در این نگاه، ما به خود آینه توجه نداریم. یک وجه آن است که استعمال را همچون نگاه به آینه به منظور دیدن تصویر درون آن، قلمداد کنیم و این همان فنای آینه در تصویر درون آن است.

وجه دوم در مسأله از این قرار است:

«أو انه كاستعمال الملزوم و إرادة اللازم، فيكون كل منهما متعلقا للحاظ مستقل و التفات كامل في نفسه؟»

این نکته‌ای است که در بحث قبل در نظر داشتیم ولی ذکر آن را به اینجا وانهادیم. یکی از نکاتی که ممکن است در نقض فرمایش محقق خراسانی ذکر شود، استعمالات کنایی هستند؛ در استعمالات کنایی نیز همچون استعمال لفظ در اکثر از معنا، همزمان دو معنای مختلف مورد لحاظ متکلم قرار می‌گیرند. در استعمالات کنایی، متکلم لفظی را به کار‌ می‌برد و افزون بر معنای ملزوم، معنای لازمۀ آن را نیز اراده می‌کند؛ بدین ترتیب ممکن است کلام محقق خراسانی نقض شود.

اما این نقض وارد نیست. در استعمالات کنایی، متکلم در هنگام استعمال، معنای لازم را اراده نمی‌کند. متکلم قصد افهام معنای لازم را دارد و می‌بیند با استعمال لفظ در ملزوم، معنای لازم نیز افهام شده و به هدف خویش نائل می‌شود؛ بدین ترتیب لفظ را صرفاً در همان معنای ملزوم استعمال می‌کند و از این طریق به هدفش می‌رسد.

برای مثال پدری که قصد دارد فرزندش را برای نماز صبح از خواب بیدار کند، یک وقت به شکل مستقیم می‌گوید: «بلند شو نماز بخوان» ولی یک وقت می‌گوید: «طلوع آفتاب نزدیک است». لازمۀ طلوع آفتاب، قضا شدن نماز است لذا متکلم با استعمال «طلوع آفتاب نزدیک است» در معنای خودش، به فرزندش می‌فهماند نماز در شرف قضا شدن است.

بنابراین در استعمالات کنایی، چنین نیست که متکلم در هنگام استعمال، معنای لازم را اراده کرده باشد؛ همین مقدار که پیش از استعمال، می‌داند استعمالش، وسیلۀ افهام معنای لازم است، کفایت می‌کند لذا لزومی ندارد هنگام استعمال، به آن توجه کند.

کوتاه سخن آن‌که، استعمالات کنایی از سنخ وقوع دو لحاظ همزمان نیست تا بتوان آن را به عنوان نقض کلام محقق خراسانی ذکر نمود.

به هر حال، مرحوم آقای روحانی در این موضع از عبارت فرموده است آیا حقیقت استعمال، همانند استعمال المرآة فی الوجه است «فيكون‏ اللفظ حال‏ الاستعمال‏ فانيا في المعنى و لا يلتفت إليه أصلا؟»

یا چنین نیست «أو انه كاستعمال الملزوم و إرادة اللازم، فيكون كل منهما متعلقا للحاظ مستقل و التفات كامل في نفسه؟»

آیا مقصود ایشان از «متعلقا للحاظ مستقل و التفات كامل» التفات در زمان واحد است؟ اگر مقصودشان التفات همزمان باشد، پاسخ منفی است چون در زمان واحد لفظ و معنا مورد التفات مستقل قرار نمی‌گیرند.

ولی اگر مرادشان این است که ولو در دو زمان، مورد التفات قرار می‌گیرند، اشکالی ندارد. این مطلب درست است که وقتی شخصی قصد دارد عملیات استعمال را سامان دهد، هم باید لفظ را مورد التفات تفصیلی خود قرار دهد و هم معنا را؛ ولی هنگام کاربست لفظ، دیگر به التفات تفصیلی نیازی نیست و توجه اجمالی کافی است.

البته مرحوم آقای روحانی التفات تفصیلی را از التفات اجمالی تفکیک نکرده است که فعلاً قصد پرداختن به آن را نداریم. ایشان می‌گوید سنخ استعمال لفظ در معنا، آیا مثل استعمال المرآة فی الوجه است؟ یا مثل استعمال ملزوم و ارادة اللازم است؟

در نهایت احتمال سومی را ذکر نموده و همان را بر می‌گزیند: «أو لا هذا و لا ذاك، بل سنخ ثالث؟ الحق هو الأخير.»

بنابراین همانطور که پیداست، ایشان استعمال را سنخ فناء نمی‌گیرد. سپس می‌گوید:

«أما انه ليس من قبيل استعمال المرآة، فلأنه من البديهي انه يمكن الالتفات إلى اللفظ و خصوصياته حال الاستعمال، و لذلك يختار الخطيب الألفاظ الرشيقة و العبارات الشيقة في مقام أداء المعاني»

این همان مطلبی است که ما در جلسۀ سابق بدان اشاره نمودیم.

گاهی متکلم در هنگام کاربست لفظ، به این که چه لفظی را به کار می‌برد توجه کامل دارد. برای مثال، متکلم به هنگام کاربست صنائع ادبی لفظی \_که صنعت ادبی سجع را برای آن مثال زدیم\_ به لفظ توجه می‌کند.

«كما انه قد يجري على طبق القواعد العربية المرسومة في باب الاستعمال التي يتوقف الجري عليها على نحو التفات إلى اللفظ، كقواعد النحو و الصرف و البلاغة.»

در جلسۀ سابق به داستان حاج شیخ حسن آقا و شاگرد ایشان نیز اشاره نمودیم. شاگرد ایشان که کلمۀ مشکوک را به کار می‌برد، توجه نداشت که باید بگوید شاک.

گاهی انسان هنگام کاربست الفاظ، به الفاظ و اینکه باید مفتوح خوانده شوند یا مضموم خوانده شوند، توجه می‌کند.

البته چنانکه گذشت، این توجهات تفصیلی، همزمان نیستند بلکه یک لحظه به اعراب توجه دارد، و در لحظۀ دیگری به معنا توجه دارد؛ این توجهات، متناوب و تودرتو هستند و همزمان نیستند.

به هر حال، ایشان می‌گوید استعمال لفظ، از قبیل استعمال مرآة نیست.

«و أما انه ليس من قبيل الاستعمالات الكنائية، فلأنه من الظاهر أن اللفظ في حال الاستعمال لا يكون ملتفتا إليه بالاستقلال و ملحوظا في نفسه، لظهور عدم إمكان الحكم عليه بما انه لفظ في ذلك الحال، و لو كان ملحوظا استقلالا لصح الحكم عليه بلا إشكال.

و بذلك يعلم أن اللفظ في حال الاستعمال يكون ملحوظا، لكن باللحاظ الطريقي الآلي لا باللحاظ الاستقلالي النفسيّ»

فرمایش ایشان را به درستی نفهمیدم. اگر مقصود ایشان از لحاظ طریقی آلی، همین لحاظ اجمالی که در مقابل لحاظ تفصیلی است، درست است؛ ولی برداشت ما از تعبیر لحاظ طریقی آلی، چیزی غیر از فنا نیست. در هر صورت ایشان لحاظ طریقی آلی را قسیم فنا قرار داده است.

**شاگرد:** خود لفظ مقصود است؟

**استاد:** همان لفظ مورد نظر است؛ «و بذلك يعلم أن اللفظ في حال الاستعمال يكون ملحوظا، لكن باللحاظ الطريقي الآلي لا باللحاظ الاستقلالي النفسيّ، فالاستعمال على هذا ليس إفناء اللفظ في المعنى»

به فرمودۀ ایشان، استعمال از سنخ فنا نیست، «و إلقاء المعنى باللفظ» که معنای اوّل بود.

«و لا ذكر اللفظ مستقلا فينتقل منه إلى المعنى كالكنايات، بل هو إيجاد اللفظ في الخارج بداعي حصول الانتقال إلى المعنى، فهو منظور طريقا و عبرة للمعنى لا مستقلا و لا مغفولا عنه، فليكن جميع هذا نصب عينيك لتنتفع به في مبحث جواز استعمال اللفظ في أكثر من معنى.»

من تصور می‌کنم، مقصود ایشان از این بحث‌ها، اثبات جواز استعمال لفظ در اکثر از معنا بوده است چون نتیجۀ فرمایش ایشان، چیزی جز این نیست؛ ولی گویا ایشان در ادامه نتیجه‌گیری‌ خود از بحث را فراموش نموده و تصور کرده است مبنای افناء را برگزیده است در حالی که به عقیدۀ ایشان افنای لفظ در معنا جائز نیست.

اساساً باید به این نکته پرداخت، که آیا استحاله و امکان استعمال لفظ در اکثر از معنا، وابسته به حقیقت استعمال است؟ یا چنانکه از محقق خوئی نقل شد، به حقیقت وضع وابسته است؟ یا چنین نیست؟

در جلسۀ آینده اشاراه‌ای گذرا به این بحث خواهم داشت. ما گفتیم حقیقت استعمال متوقف بر التفات تفصیلی به لفظ و معنا آن هم در هنگام استعمال نیست. التفاتات تفصیلی تمامشان قبل از تکلم هستند و حین تکلم تنها التفات اجمالی وجود دارد و التفات اجمالی همزمان به دو معنا هیچ محذوری ندارد بنابراین استعمال لفظ در اکثر از معنا جائز است. همچنین در جلسۀ آینده به کلام محقق خوئی که توسط مرحوم آقای روحانی ذکر شده بود، خواهیم پرداخت.

نکتۀ دوم آن است که ثمرۀ این بحث چیست؟

نکتۀ سوم، نکته‌ای است که مورد غفلت آقایان قرار گرفته و آیت الله والد آن را گوشزد می‌نمودند. گویا تصور آقایان چنین بوده که اگر استعمال لفظ در اکثر از معنا ممکن باشد، می‌توان به آثار مترتب بر آن ترتیب اثر دارد. این در حالی است که مجرّد امکان استعمال لفظ در اکثر از معنا، به معنای ترتیب تمام آثار نیست چون برخی از ثمرات، وابسته به ظهور هستند نه مجرد امکان.

آیت الله والد نیز قائل هستند استعمال لفظ در اکثر از معنا جائز است، ولی می‌گویند وقوع چنین پدیده‌ای در استعمالات متعارف، خلاف ظاهر است. این مرحلّۀ دیگری از بحث است که باید پیموده شود تا برخی از ثمرات مترتب شود.

بعضی از ثمراتی که آقای روحانی در بحث مترتب کردند را ذکر خواهیم کرد؛ این ثمرات مترتب بر صرف امکان نیستند، بلکه متوقف بر اثبات ظهور هستند.

قصد داریم مروری کوتاه بر این نکات داشته و بحث را هر چه سریع‌تر جمع‌بندی کنیم؛ چون قصد وارد شدن به جزئیات این بحث را نداریم. در کلمات آقایان، بحث‌های رنگارنگی وجود دارد که اگر به تمام آن‌ها بپردازیم، از دیگر مباحث باز خواهیم ماند.

1. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 36 [↑](#footnote-ref-1)
2. منتقى الأصول، ج‏1، ص: 307 [↑](#footnote-ref-2)
3. منتقى الأصول، ج‏1، ص: 310 [↑](#footnote-ref-3)
4. همان. [↑](#footnote-ref-4)
5. منتقى الأصول، ج‏1، ص: 312 [↑](#footnote-ref-5)
6. منتقى الأصول، ج‏1، ص: 314 [↑](#footnote-ref-6)
7. منتقى الأصول، ج‏1، ص: 69 [↑](#footnote-ref-7)